

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه  
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1390/12/16



سامانه تقریر

ادامه بحث از شروط اسلام آوردن فرزند کافر

سید طباطبائی یزدی فرمودند اسلام آوردن فرزند کافر مشروط به عقل و تمیز و بصیرت است در این رابطه اختلاف نظر محدودی بین فقهای بعد از سید یزدی با سید وجود داشت که شرح دادیم و گفتیم که بصیرت شرط است. آنچه را که سید الاستاد فرمودند که ایمان و اسلام با هم فرق دارند در آن رابطه شکی نداریم و نصوص باب های اول کتاب ایمان و کفر در جلد دوم اصول کافی و آیه قرآن سوره حجرات آیه شماره 49 **قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم** این آیه دلالت واضح دارد که اقرار به شهادتین از سوی اعراب جاهلی آن روز اسلام بوده نه ایمان ایمان آن تصدیق قلبی است که در قلب و دل بوجود بیاید و درباره اسلام فقط اقرار به شهادتین کافی است و تصدیق قلبی لازم نیست تصدیق قلبی محقق ایمان است گفتیم در این رابطه شکی نداریم اما منظور از بصیرت در اقرار عن بصیره تصدیق قلبی نیست بلکه قصد معناست عن بصیره باشد یعنی معنای شهادتین را قصد کند که بدون قصد اقرار صدق نمی کند در نتیجه با بررسی این اختلاف کوچک نتیجه این شد که فرزند کافر اگر اسلام اختیار کند محکوم به طهارت است این حکم بین فقهای عصر اخیر از سید طباطبائی و سید بروجردی تا فقهای معاصر قدس الله اسرارهم اختلافی وجودی ندارد استصحاب نجاست فرزند کافر

و لکن اشکالی مطرح شده است که مقتضای استصحاب درباره فرزند کافر نجاست است سید الشهد صدر در کتاب بحوث فی شرح العروه جلد 3 صفحه 300 می فرماید که استدلال شده است بر طهارت فرزند کافر پس از اسلام آوردن بر اینکه 1. کفر نیازی به دلیل دارد منشا و علت می خواهد یا خود کافر و عنوان کافر است که اگر خود عنوان محقق بشود کافر حکمش مترتب خواهد شد که نجاست است 2. تبعیت فرزند کافر از والدینش می فرماید درباره فرزند کافری که اسلام آورده است نه عنوان کافر به عنوان یهود و نصاری صادق

است و نه ديگر فرزند كافر بالتبع است چون اسلام اختيار كرده بنابر اين دليلي بر نجاست وجود ندارد مي فرمايد اين دليل كه گفته شده است طهارت را ثابت نمي كند تحليلي است دال بر عدم نجاست و از سوي ديگر استصحاب نجاست داريم به اين صورت كه مستصحب ما جسم ولد كافر است آن جسم فرزند كافر حالت حدوثيش با حالت بقائيش يك چيز است يك موضوع است فرق نكرده است وحدت عرفي درباره موضوع قضيه متيقنه و قضيه مشكوكه در استصحاب يكي است جسم فرزند كافر يقين در نجاستش داريم قبل از اسلام آوردن الان شك مي كنيم مستصحب فقط همان موضوعي است كه در عرف هيچ تغييری درباره موضوع بوجود نيامده اما اسلام و كفر از حيثيات تعليليه است يعني حيثيت تقبيده نيست كه قيد موضوع بشود تا به اضافه شدن و كم شدن قيود موضوع، موضوع تغيير پيدا كند آنگاه مي فرمايد عنوان كافر را كه مقوم موضوع است الان اسلام آمده مقوم موضوع كه از بين رفت موضوع فرق كرد مي گويد درست است عنوان مقوم موضوع است كه در اصطلاح مي گوييم وصف عنواني اما مستصحب ما عنوان كافر نيست مستصحب ما ولد كافر است ولد ديگر عنوان نيست خود همان جسم خارجي است ان وجود خارجي در عرف همان است الان كه قبلًا بود موضوع تغيير نكرده بعد مي فرمايد كه خود ولد مستصحب ماست اين استصحاب ادامه دارد عرف مي گويد همان نجاستي كه درباره ولد بود الان همان ولد است و همان نجاست نسبت به همان موضوع ادامه دارد استصحاب مي شود اگر بگوييد كه ما قائل به شرعيت عبادات صبي شديم اسلام آوردن صبي را قبول كرديم مي گوييم درست است قبول داريم يعني برفرض كه قبول كنيم كه اسلام آوردن صبي صحيح است با آن هم نياز به يك دليل اجتهادي داريم تا بتواند استصحاب را محكوم كنيم دليل اجتهادي نداريم دليل اجتهادي بايد به اين شكل باشد كه كل مسلم طاهر مثلاً بگوييم قال المعصوم يا قال الولي كل مسلم طاهر همچنين دليلي نداريد دليل اجتهادي كه نداشتيم استصحاب حاكم است اسلام بودنش قبول اما طهارت ثابت نيست بنابر اين ايشان حكم را در اينجا اعلام مي كند فتوايش را نديدم در اينجا صريحا حكم اعلام مي كند كه فرزند كافر كه غير بالغ باشد و اسلام بياورد نجاستش باقي است ولو قائل بشويم كه اسلامش درست است اين راي مخالف بود در برابر اتفاق نظر فقهاي عصر اخير

تحقيق مطلب

اما تحقيق اين است كه اين استصحاب جاري نيست و اشكالات زيادي در اين رابطه وجود دارد اولاً نکته اي كه شهيد صدر فرمودند كه حيثيت اسلام حيثيت تعليليه است توضيحي درباره حيثيت تعليليه و حيثيت تقبيديه

به اين مطلب توجه كنيم كه حيثيت تعليليه از ارتباط علي و معلولي برخاسته است شي اي كه با شي ديگر ارتباط علييت داشته باشد همان ارتباطش را مي گوييم حيثيت تعليليه مثلاً اكرم زيدا لعلمه اينجا ارتباط زيد با علم يك حيثيت است حيثيت تعليليه علت براي حكم مي شود 2. حيثيت تقبيديه كه وصف قيد براي موضوع قرار مي گيرد جزء الموضوع از قيود موضوع مي شود مثلاً مي گوييم اكرم زيد العالم عالم وصف شده است از قيود موضوع جزء الموضوع مي شود پس از شرح اين دو تا حيثيت آنچه كه واقع مسئله هست اين است كه حيثيت تقبيديه و تعليليه فرقي كه دارند مربوط مي شود به كيفيت جعل و انشاء اما از حيث ترتيب حكم به موضوع هر دو نقش همسان دارند مثلاً در همين مثال كه گفتيم كه فرق بين

حيثيت تقييديه و تعليليه مربوط است به كيفيت جعل و انشاء اگر جاعل وصف را به عنوان اسم مصدري مفهوم وصف را تصور کند و علت براي صدور حکم بشود اينجا شکل شکل تعليلي و حيثيت تعليليه مي شود که جاعل علم را با حالت اسم مصدري که يك وصف است ان وصف را با حالت اسم مصدري تصور کرده و علت براي حکم قرار داده گفته اکرم زيد لعلمه وصف را به عنوان اسم مصدر تصور کرده علت براي صدور حکم اکرام براي موضوع قرار داده گفته است اکرم زيد لعلمه اين حيثيت تعليليه اما حيثيت تقييديه جاعل وصف را با ارتباط به ذات تصور مي کند در حالت اشتقائي يعني مشتق آنگاه داعي براي جعل حکم قرار مي دهد آن وصف اشتقائي يا مشتق تصور مي شود و داعي براي حکم قرار مي گيرد مي گويد اکرم زيد العالم بنا بر اين با اين شرحي که داده شد فرق بين حيثيت تعليليه و حيثيت تقييديه فقط در مقام جعل و انشاء است اما در مرحله ارتباط با حکم همان نقشي که حيثيت تعليليه در ترتيب حکم به موضوع دارد همان نقش را حيثيت تقييديه نسبت به ترتيب حکم به موضوع داريم علم چطوري در ترتيب حکم يعني اکرام براي زيد نقش دارد بودنش موجب ترتيب حکم نبودنش موجب انتفاء و يا شك در ثبوت حکم. حيثيت تقييديه هم همين نقش را دارد وجودش يعني قيد نقش دارد در ترتيب حکم که اگر زيد عالم بود قطعاً حکم اکرام هست اگر عالم نبود اکرام يا منتفي است و يا مشکوک است بنا بر اين حيثيت تقييديه و تحليليه همان طوري که مرحوم محقق اصفهاني غروي صاحب نهايه الدرايه مي فرمايد که حيثيت تقييديه برمي گردد به حيثيت تعليليه به اين معناست که در ترتيب حکم دو تا يك موقعيت يك مکان و يك جاگاه را دارد بنا بر اين در صورتي که حيثيت تعليليه هم باشد با تبديل يا با انتفاء ان حيثيت نسبت به ترتيب حکم براي موضوع اختلال بوجود مي آيد پس موضوع استصحاب در صورت وجود حيثيت تعليليه با صورت عدم حيثيت تعليليه فرق مي کند اين اولاً جواب اصلي که فرض کنيم حيثيت تعليليه باشد و ثانياً مي گوييم در فرزند کافر حيثيت تعليليه نيست بلکه تقييديه است که مي گوييم ولد الکافر وصف را با ارتباط به ذات با حالت اشتقائي به کار مي بريم نمي گوييم او نجس است لکفره بلکه مي گوييم ولد الکافر کافر بالتبع فهو نجس سيد الشهيد کانما اين نقطه را التفات فرموده آنجا که مي فرمايد که اگر بگوييم عنوان مقوم موضوع است عنوان در نظر بگيريم کافر که حيثيت تقييديه مي شود مي گويد اگر ان را بگوييم که قطعاً همان است مي فرمايد جواب همان است که دادم که کافر مستصحب نيست بلکه ولد مستصحب است در اين مورد گفته مي شود که تحقيق اين است که ولد بدون هيچ وصفي فقط ولد زاده شده همين است اينکه قطعاً نيست اضافاتي دارد حيثياتي دارد لذا ولد به ما هو ولد نيست بلکه ولد کافر است و مضافاً بر اينکه ولد کافر است ما گفتيم و ثابت شد و شما هم قبول داريد که ولد الکافر کافر اين ولد کافر کافر است منتها کافر بالتبع پس ولد تنها نيست ولد کافري است که عنوان ان کافر الولد کافر است صفت و موصوف است نه مضاف و مضاف اليه منتهي کافر بودنش را بالتبع گفتيم پس مستصحب ما ولد نيست الولد الکافر مستصحب ماست بالوجدان بدون هيچ شك بنا بر اين مستصحب ما که الولد الکافر بود در مرحله بقاء الولد الکافر ديگر نيست اسلام آورده موضوع فرق کرده عوض شده ولو تنزلنا باز هم که تنزل اشکال ديگري فرض کرديم مستصحب فقط ولد در مرحله حدوث ولد بدون هيچ وصفي الان در مرحله بقاء يك وصف عنواني اضافه شده يك قيد به موضوع وارد شده الولد المسلم ولد مسلمان اتصاف پيدا کرده

به مسلمان بودن چون اسلم اسلام آورده بعد از اسلام آوردن وصف عنواني گرفته الولد المسلم الذي اسلم و صح اسلامه پس قيد وصف عنواني كه اضافه شد موضوع در مرحله بقاء غير از موضوعي است كه در مرحله حدوث بوده آن هم با فرضي كه تسليم بشويم و بگوئيم بر خلاف واقع است ولد بدون هيچ اتصافي بنابر اين استصحاب جاري نيست در آخر ايشان مي فرمايند كه ما اسلام آوردن صبي يعني فرزند بالغ نشده كافر را صحيح مي دانيم با آن هم استصحاب جاري مي شود چون كه در آخر شرعيت اسلام صبي كافر هم مورد قبول باشد با آن هم ما نياز داريم به يك دليل اجتهادي كه حاكم بر استصحاب بشود دليل اجتهادي نداريم ما پس از كه استصحاب را شرح داديم ديگر اينجا نيازي نيست اما فرض كنيم اين اشكالات نبود حالا. مي گوئيم شما كه مي فرماييد نياز به دليل اجتهادي داريم بله وليكن در ان صورتي است كه دليل بر طهارت عدم دليل بر نجاست باشد نه عنوان كافر و نه تبعيت

جواب از اشكال شهيد صدر به استدلال دوم (عدم دليل بر نجاست)

اما ما اين دليل را كه سيد الاستاد فرموده و شما به ان دليل توجه كرديد او در جهت تحكيم مسئله بود اصل دليل بر طهارت عدم دليل نجاست نبود بلكه اقرار به شهادتين و اسلام آوردن دليل بر طهارت است مستند ما دليل بر طهارت است نه عدم دليل بر نجاست تا شما از ما دليل اجتهادي بخواهيد مي گوئيم اقرار به شهادتين با ضرورت فقه و تسالم اصحاب موضوع مي شود براي يك عده آثار از آثارش طهارت حليت ذبائح تجويز مناكح و مواريث و غيرها اين آثار مترتب است بر خود اسلام ما مي گوئيم فرزند كافر كه اسلام آورد ديگر ترتيب آثار قطعي است ضروري است متسالم عليه عند الاصحاب بنابر اين شك در طهارت و نجاست نمي كنيم زمينه براي استصحاب نجاست پس از تحقق اسلام باقي نخواهد بود لذا فقها مي گويند اسلام از مطهرات است بنابر اين حكم همان است كه ساير فقهاي عصر اخير گفته اند كه اسلام آوردن صبي كافر يعني فرزند نابالغ كافر موجب طهارت آن مي شود درست مطابق قواعد و نصوص و اجماعات است همان طوري كه در متن سيد طباطبائي قدس الله نفسه الزكيه آورده است كاملا درست و صحيح است بعد از اينكه اين فرع را بيان كرديم اسلام آوردن فرزند كافر سوالي مطرح مي شود كافر شدن فرزند مسلمان شروط كافر شدن فرزند مسلمان اين را جلسه بعد بحث كنيم